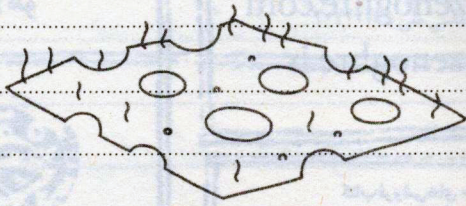




خاطرات

یک بپری چلچلی



نویسنده: جف کینی

مترجم: سارا اسفندیارپور

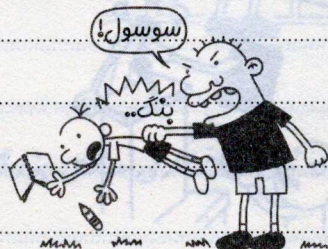


سپتا مپر

ما شنبه

این از همه یک چیزی را باید روزی یک بار بگویم: چیزی که من نویسم
دقت چه می‌خاطرات نیست، یک جورایی شرح حاله! من دانم روی
جد این دقت چه چه چیزی را نشان می‌دهد، وقتی مامان می‌رفت
پیش من دقت چه بخورد، مخصوصاً بهش گفتم دقتی بخورد که روش
نوشته باشد: دقت چه می‌خاطرات.

همین را کم دارم که یک آدم نفهم معجم را با این دقت چه بگیرد و خدا
می‌داند چه فکرایی بکند!



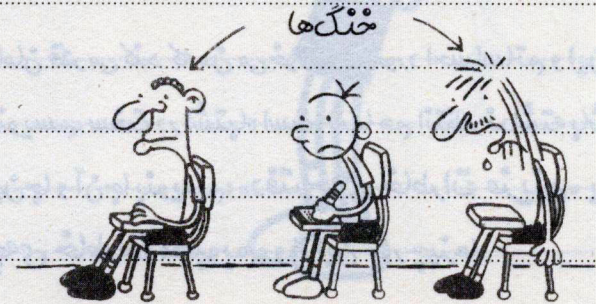
قصیه‌ای که همین جا باید روشنش کنم این است که نوشتن این
دقت چه در اصل ایده‌ی مامان بود، نه من.

اما اگر مامان فکر می‌کند که من می‌خواهم در مورد احساساتم و این جور
چیزها بنویسم، سخت در اشتباه است، شما هم انتظار نداشته باشید
که من این‌جا و آن‌جا بنویسم: «دقت چه می‌خاطرات عزیزم» یا
«دقت چه می‌خاطرات محبوبم» و از این جور چیزها.

می‌دانید چرا موافقت کردم این دفترچه را بنویسم؟ چون فکر کردم وقتی بعدها بزرگ و پول‌دار و مشهور شدم، به جای این که معیوب باشم همه‌اش به سؤال‌های احمقانه‌ی این و آن جواب بدهم، چیزی داشته باشم که به آن‌ها بدهم. برای همین هم فکر می‌کنم این کتاب دست به نقد خواهد بود.



همان‌طور که گفتم، من یک روزی مشهور می‌شوم. اما حالا در مدرسه‌ی راهنمایی وسط یک مشت خنگ گیر افتاده‌ام.



تا یادم نرفته این را هم بگویم که به نظر من راه انداختن مدرسه‌ی راهنمایی احمقانه‌ترین ایده‌ای است که تا به حال به مغز کسی خطور کرده‌جایی که بچه‌هایی مثل من که هنوز خوب قد نکشیده‌اند قاطعاً کوریل‌هایی می‌شوند که باید روزی دو بار صورتشان را بتراشند!



آن وقت معلم‌ها نگران این هستند که چرا کتک کاری مشکل بزرگ مدرسه‌های راهنمایی است!

البته اگر به من بود، رتبه‌بندی مدرسه‌ی بچه‌ها بر اساس قد بود، نه سن و سال. اما در این صورت هم فکر کنم بچه‌هایی مثل شیراک کویته‌ای ریزه‌میزه در کلاس اول باقی می‌مانند!

